بسمه تعالی

بنابراین معارف و علوم اسلامی دارای زیر بنایی بسیار قوی و مستحکم به نام قرآن و سنّت است که از منابع اصیل استنباط و اجتهاد مجتهدین عالی مقام به شمار می‌رود.

 هر مجتهدی در هر عصری برای خود صاحب نظر خاصی است که این مطلب نیز از امتیازات علمای شیعه به شمار می‌رود، ولی در عین حال ممکن است نظر مجتهدی با مجتهد دیگر توافق نداشته و قابل مناقشه باشد و تخطئه گردد. هرگز این علوم و استنباطات، مناقشه ناپذیر نیست. بر همین اساس فقهای شیعه به مخطئه و علمای عامه به مصوّبه معروف هستند. علمای شیعه مانند علمای عامه، جمودی در استنباط ندارند؛ به طوری که یک فقیه گاهی در زمان حیات خود فتوایی می‌دهد و پس از مدتی تبدل رأی حاصل می‌شود و از فتوای قبل خود به فتوای دیگری برمی‌گردد. مرحوم «آیت‌الله العظمی بروجردی» که اوّل بقا بر تقلید میّت را جایز نمی‌دانست، حتی اگر از اعلم از احیا باشد ولی پس از ایراد اشکال و انتقاد از طرف مرحوم «آیت‌الله سیّد علی یثربی» نظر ایشان تغییر کرد و بقا بر تقلید را بلا اشکال دانست.

به طور قطع خداوند در هر مسئله‌ای یک حکم بیش‌تر ندارد و حکم واقعی یک چیز بیش نیست؛ مثلاً یا واجب است یا حرام، ولی در مقابل این حکم واقعی، یک حکم ظاهری هست که مجتهد استنباط می‌کند. در این صورت ممکن است این حکم ظاهری با آن تطبیق نماید و از سوی دیگر نیز ممکن است خلاف آن حکم واقعی باشد و در هر دو صورت فتوای مجتهد، یا در واقع همان حکم خدا، یعنی حکم واقعی است و یا به منزلۀ حکم واقعی است. در هر حال همین مجتهد با همین خصوصیات تأیید شدۀ خدا و اولیای خدا و معصومین(علیهم‌السلام) است. او به مصداق مقبولۀ «عمر بن حنظله»: «قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما[[1]](#footnote-1).»

 عمل نموده است، یعنی به مضمون این حدیث و روایات متعدد دیگر، مثل روایت «ابو‌خدیجه» و این امتیاز به وی داده شده است که در حلال و حرام خدا نظر می‌دهد و پس از برخورداری از ملکۀ اجتهاد و رعایت مبادی استنباط و تلاش و کوشش فراوان، حکمی را به دست می‌آورد، در این صورت حکم او نافذ است و از احترام و قداست خاصی برخوردار و در حکم خداوند متعال است.

1. . عمر بن حنظله می گوید: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّه((علیه‌السلام)) عَنْ رَجُلَینِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَینَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِی دَینٍ أَوْ مِیرَاثٍ فَتَحَاکمَا إِلَی السُّلْطَانِ و إِلَی الْقُضَاةِ أیحِلُّ ذَلِک؟»

 قَالَ: «مَنْ تَحَاکمَ إِلَیهِمْ فِی حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاکمَ إِلَی الطَّاغُوتِ و مَا یحْکمُ لَه فَإِنَّمَا یأْخُذُ سُحْتاً و إِنْ کانَ حَقّاً ثَابِتاً لأَنَّه أَخَذَه بِحُکمِ الطَّاغُوتِ و قَدْ أَمَرَ اللَّه أَنْ یکفَرَ بِه. قَالَ اللَّه تَعَالَی: «یرِیدُونَ أَنْ یتَحاکمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ و قَدْ أُمِرُوا أَنْ یکفُرُوا بِه».

قُلْتُ: «فَکیفَ یصْنَعَانِ؟»

 قَالَ: «ینْظُرَانِ إِلَی مَنْ کانَ مِنْکمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَی حَدِیثَنَا و نَظَرَ فِی حَلَالِنَا و حَرَامِنَا و عَرَفَ أَحْکامَنَا فَلْیرْضَوْا بِه حَکماً فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُه عَلَیکمْ حَاکماً فَإِذَا حَکمَ بِحُکمِنَا فَلَمْ یقْبَلْه مِنْه فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُکمِ اللَّه و عَلَینَا رَدَّ و الرَّادُّ عَلَینَا الرَّادُّ عَلَی اللَّه و هُوَ عَلَی حَدِّ الشِّرْک بِاللَّه.»

 از امام صادق(علیه‌السلام) درباره دو مردی از شیعیان سؤال کردم که بر سر بدهی یا ارث با هم نزاع کنند و برای قضاوت نزد سلطان و قاضیان بروند. پرسیدم: آیا چنین کاری جایز است؟

 فرمود: «هر که داورى نزد اینان برد ـ چه در راه حق و چه در باطل ـ در واقع داوری نزد طاغوت (حاکم ستمگر) برده است و آن‌ چه مى‌گیرد، حرام است؛ هر چند حق مسلّم او باشد؛ زیرا با حکم طاغوت گرفته است. حال آن که خداوند دستور داده است به طاغوت کفر ورزیده شود. خداوند می‌فرماید: می خواهند داورىِ میان خود را به سوى طاغوت ببرند، با آن که قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند.»

 پرسیدم: «چه کنند؟»

 امام فرمود: «سراغ کسی از خودتان (از شیعیان) بروند که حدیث ما را روایت می‌کند و به حلال و حرام ما می‌نگرد و احکام ما را تشخیص می‌دهد. پس در این صورت باید به داوری او تن دهند؛ زیرا من او را بر شما حاکم قرار دادم. هرگاه بر اساس حکم ما داورى کند، اما از او نپذیرفتند، در حقیقت حکم خدا را خوار شمرده‌اند و سخن ما را رد کرده‌اند و هر که ما را رد کند خدا را رد کرده و این عمل در حدّ شرک به خدا است.» کافی ج1/67

در روایت دیگرامام صادق(علیه‌السلام) خطاب به ابو‌خدیجه، هنگامی که او را به سوی اصحاب خود فرستاد، فرمود:

«قُلْ لَهُم: إیاکم إذا وَقَعَت بینَکم خُصومَةٌ أو تَداری بینَکم فی شی ءٍ مِن الأخذِ و العَطاءِ أن تَتحاکمُوا إلی أحَدٍ مِن هؤلاءِ الفُسّاقِ، اجعَلُوا بینَکم رجُلًا مِمَّن قد عَرَفَ حَلالَنا و حَرامَنا، فإنّی قد جَعَلتُهُ قاضیا، و إیاکم أن یخاصِمَ بَعضُکم بَعضا إلَی السُّلطانِ الجائر.» «به آنان بگو: مبادا هرگاه میان شما مرافعه‌ای پیش آمد یا درباره چیزی از قرض و طلب، میانتان اختلافی شد، کار داوری را به نزد یکی از این فاسقان ببرید. [بلکه] از میان خود مردی را که با حلال و حرام ما آشنا است داور قرار دهید؛ زیرا من او را داور قرار داده‌ام. زنهار که برای رفع دعوای خود به سلطان ستمگر مراجعه کنید.» تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۰۳، ح ۸۴۶. [↑](#footnote-ref-1)